



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۰۷	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۷ / ۱۹
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	مسأله دوازدهم: نذر تصدق بر عین زکویه قبل از تکمیل سال (حول)					
عنوان ۵	نذر متعلق به مال زکوی و تراحم آن با وجوب زکات • اشکال به نذر نتیجه و پاسخ به آن					
عنوان ۶	تنظیر حکم وضعی به حکم تکلیفی در باب نذر					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

این بحث به تراحم میان وجوب «نذر» و «زکات» بر یک مال مشخص می پردازد. حکم نهایی به تفکیک میان دو نوع نذر بستگی دارد:

۱. نذر فعل: نذر برای انجام یک عمل، مانند «نذر می کنم این مال را صدقه دهم». در این حالت، تا پیش از ادای نذر، مالکیت مال باقی است. لذا اگر سال زکوی (حول) بر آن بگذرد، وجوب زکات به دلیل اهمیت بیشتر (أهم بودن)، بر وجوب ادای نذر مقدم است.

۲. نذر نتیجه: نذر برای تحقق یک نتیجه، مانند «نذر می کنم این مال برای فقرا باشد». این نوع نذر، صحیح و در حکم «ایقاع» (عمل حقوقی یک جانبه) است. به این معنا که به محض انشای نذر، مالکیت مال فوراً از ناذر به منذورله (کسی که نذر برای او شده) منتقل می شود.

نتیجه گیری: از آنجا که «نذر نتیجه» موجب انتقال فوری ملکیت پیش از اتمام سال زکوی می شود، شرط اصلی وجوب زکات (یعنی مالکیت در تمام حول) از بین می رود. در نتیجه، چنین نذری مانع از تعلق زکات به آن مال شده و وجوب زکات را منتفی می سازد.

نذر متعلق به مال زکوی و تراحم آن با وجوب زکات

بحث، پیرامون مسأله دوازدهم از کتاب مرحوم صاحب عروه، در باب نذری است که به مال زکوی تعلق می گیرد؛ و اینکه آیا چنین نذری، مانع از تعلق زکات خواهد شد یا خیر؟ اگر کسی نذر کند مالی را که از اموال زکویه است، اعم از

نقدین، غلات اربعه زراعت: گندم، خرما و امثال آن را در راه خدا انفاق کند، یا برای مسجد و مانند آن قرار دهد و سال بر آن مال بگذرد، آیا به این عین زکویه زکات تعلق می‌گیرد یا نه؟ آیا در همان حال، پیش از آنکه حول بر آن بگذرد، مکلف است به این نذر واجب عمل کند، با توجه به اینکه اگر به نذر عمل کند، دیگر موضوع وجوب زکات منتفی می‌شود؟ پیش‌تر گفتیم که گاهی بحث در «نذر فعل» است که این مبحث را به اتمام رساندیم. نذر فعل آن است که نذر کند آن مال را صدقه دهد یا تملیک نماید.

بحث کنونی ما در اینجا است که اگر نذر، «نذر نتیجه» باشد؛ یعنی نذر کند که «این مال، مال فقیر باشد» یا «این مال برای مسجد باشد». بسیاری از نذرهای رایج میان مردم، شاید از این قسم باشد: «نذر می‌کنم این برای فلان جا باشد» و با همین نذر، بخواهد آن را برای همان جا قرار دهد، یا مال فلان شخص باشد؛ این، نذر نتیجه است. گاهی نذر می‌کند که «من بدهم» یا «این را تملیک بکنم» که این نذر فعل است؛ و گاهی نذر می‌کند که «این، مال فلان جا باشد»، «این، ملک مسجد باشد»، «ملکاً للجهة الفلانیة»؛ این نذر نتیجه است.

گفتیم در باب نذر نتیجه، بحثی مطرح است. اگر نذر نتیجه صحیح باشد، با همین نذر، مال به ملکیت آن جهتی درمی‌آید که برای آن نذر کرده است و حتی اگر مال باقی بماند و سال بر آن بگذرد، دیگر زکات به آن تعلق نمی‌گیرد؛ زیرا با همین نذر نتیجه، مال از ملک او خارج شده است.

اما اگر نذر فعل کند، یعنی نذر کند که آن کار را انجام دهد و مال را بدهد، ولی عمل نکند تا سال بر مال بگذرد، در اینجا گفتیم دو واجب با یکدیگر تراحم پیدا می‌کنند و به نظر ما، واجب اهم که زکات باشد، مقدم می‌شود. البته بسیاری از بزرگان قائل اند که نذر، مقدم می‌شود و حتی اگر سال هم بگذرد، باید نذر را ادا کند و زکات بر او واجب نیست. ما گفتیم: خیر، در اینجا تراحم بین دو واجب اتفاق می‌افتد و باید زکات را پردازد؛ زیرا زکات بر نذری که کرده، مقدم است. این در صورتی است که نذر، از نوع نذر فعل باشد.

اشکال به نذر نتیجه و پاسخ به آن

گفتیم برخی از فقها، مانند مرحوم صاحب مدارک، بر نذر نتیجه اشکال کرده‌اند. برخی دیگر از فقها صحت آن را پذیرفته‌اند. مرحوم آقای خوئی و مرحوم صاحب مستمسک در نذر نتیجه اشکال کرده‌اند و اشکالشان را، به ویژه اشکال مرحوم آقای حکیم را، بیان کردیم که ایشان فرموده‌اند نذر نتیجه اصلاً منعقد نمی‌شود؛ زیرا اگر گفته شود «لله علی کون الشيء ملکاً لفلان»، این مشتمل بر دو نسبت غیرقابل اجتماع است. ناذر می‌خواهد با این نذر، در آن واحد، دو نسبت تامه و ناقصه را جعل کند؛ هم نسبت تامه را جعل کند و هم طرف نسبت را. گفتیم اشکالی نظیر اشکال حجیت اخبار مع الواسطه پیش می‌آید که با جعل واحد، هم می‌خواهد حکم را درست کند و هم موضوع را.

در پاسخ به این اشکال (اشکال مرحوم صاحب مستمسک)، سخن ما این است که: اینکه می‌گویید نمی‌شود نسبت تامه‌ای وجود داشته باشد که متعلقش نسبت ناقصه باشد و نمی‌توان در جعل واحد، هم نسبت تامه را جعل کرد و هم نسبت ناقصه را، چون متعلق نسبت تامه، نسبت ناقصه است و نسبت ناقصه، طرف نسبت تامه است و اینها با هم قابل جعل نیستند؛ مانند آن است که بخواهد نسبت تامه را جعل کند، درحالی‌که نسبت ناقصه که خود متعلق نسبت تامه است، قبلاً باید حاصل شده باشد. وقتی گفته می‌شود «لله علی کون العین صدقه»، «لله علی» یعنی اکنون انشاء می‌کنم

اصل صدقه بودن را، و «کُونُ الْعَيْنِ صَدَقَةً» معنایش این است که این عین از ابتدا صدقه بوده باشد. البته این نسبت ناقصه، انشائیه است و خبریه نیست. این نسبت ناقصه یعنی «این عین، ملک اوست». حال اگر این عین، ملک اوست، شما چگونه با نذر می خواهید آن را تملیک کنید؟ و اگر تازه می خواهید تملیک کنید، یعنی اکنون ملک او نیست؛ این دو نسبت قابل جعل و جمع نیستند.

ما در جواب ایشان و برای حل این مشکل، بیانی داریم که در سایر انشائیات نیز وجود دارد و تنها به بحث انشاء نذر اختصاص ندارد؛ ولی در بحث ما موضوع اصلی است. ما می گوییم اینکه شما می فرمایید نسبت تامه نمی تواند طرفش نسبت ناقصه باشد، البته در اخباریات و جمله خبریه هیچ مشکلی ندارد. مثلاً «جاءک غلامٌ زید»؛ در اینجا «غلامٌ زید» نسبتی ناقصه است که طرف نسبت تامه اخباریه «جاءک» شده است و محذوریتی ندارد. «رَأَيْتُ الرَّجُلَ الْفَاسِقَ»؛ این یک نسبت ناقصه است که طرف نسبت تامه قرار گرفته و مشکلی ندارد.

اگر محذوری باشد، در نسبت انشائی است که بخواید در آن واحد، هم خود نسبت را انشاء کند و هم طرف نسبت را. اشکال مرحوم حکیم در همین جاست که ناذر بخواید با انشای واحد، دو کار انجام دهد.

ما در پاسخ این اشکال می گوییم: شما در نذر فعل چه می گویید؟ مثلاً «لِلَّهِ عَلَيَّ أَنْ أُمْلِكَ هَذَا الْمَالَ لَزِيدٍ». اینجا که مشکلی ندارد و مورد قبول است. وقتی می گویید «لِلَّهِ عَلَيَّ»، جعل تملیک را انشاء می کنید. همه نذرهای همین گونه اند: «لِلَّهِ عَلَيَّ أَنْ أَفْعَلَ كَذَا»، «لِلَّهِ عَلَيَّ أَنْ أَزُورَ الْحُسَيْنَ (ع)»؛ هیچ اشکالی ندارد. با این نذر چه اتفاقی می افتد؟ آنچه بر ذمه ناذر قرار می گیرد، این فعل است؛ یعنی با نذر زیارت، «زیارة سیدالشهدا (ع)» بر عهده من قرار می گیرد. در حقیقت معنایش این است که یک حکم تکلیفی به وسیله نذر بر ذمه من به وجود می آید. این حکم تکلیفی پیش از نذر وجود نداشت. قبل از آنکه نذر کنم، زیارت الحسین (ع) بر من واجب نبود؛ اما گفتم: «برای خداست بر من که چنین کنم». خداوند اجازه داده است که چنین نذری بکنی؛ یعنی چه؟ یعنی اجازه داده است که بر خودت الزام ایجاد کنی. این فعل واجب می شود، چون خدا اجازه داده است. و این «لِلَّهِ» را هم خدا اذن داده است که «أَنْ يَكُونَ لَهُ هَذَا الْعَمَلُ». تا اینجا شکی و شبهه ای در صحت چنین نذری، یعنی نذر فعل، وجود ندارد.

با این نذر چه می شود؟ نتیجه چیست؟ نتیجه این است که وجوب زیارت الحسین (ع) بر گردن من مستقر می شود؛ یعنی یک حکم تکلیفی متعلق به این فعل (زیارت الحسین (ع)) که عبارت است از وجوب زیارت، به وسیله این نذر بر ذمه من مستقر می شود. نتیجه انشای چنین نذری، مثلاً «لِلَّهِ عَلَيَّ زِيَارَةُ الْحُسَيْنِ»، «لِلَّهِ عَلَيَّ كَذَا»، «لِلَّهِ عَلَيَّ مَثَلًا أُحِبُّ فِي كُلِّ سَنَةٍ مَرَّةً»، این است که فعلی که بدون نذر بر من واجب نبود، به وسیله نذر واجب می شود؛ یعنی یک حکم تکلیفی به وسیله این نذر به وجود می آید. چرا؟ چون خدا اجازه داده است که این حکم تکلیفی به وجود بیاید.

تنظیر حکم وضعی به حکم تکلیفی در باب نذر

عرض ما این است که: اگر حکم تکلیفی به وسیله «لِلَّهِ عَلَيَّ» به وجود می آید، چرا حکم وضعی به وجود نیاید؟ چه مانعی دارد؟

اطلاقات وجوب نذر، شامل نذر حکم وضعی هم می شود. بگوییم: «لِلَّهِ عَلَيَّ أَنْ يَكُونَ مِلْكِي هَذَا لَزِيدٍ»؛ یعنی «هذا ملكاً لزید». این یک حکم وضعی است. با این «لِلَّهِ عَلَيَّ»، حکم وضعی به وجود می آید. البته در جایی که دلیل خاصی

نداشته باشیم بر اینکه آن حکم وضعی، نیازمند سبب خاصی دیگری غیر از نذر است. گاهی دلیل شرعی داریم، حتی اگر آن دلیل سیره باشد، که نتیجه فعل، نیازمند یک سبب شرعی مستقل غیر از نذر است، که در این صورت آن نذر منعقد نمی شود؛ مثلاً اینکه کسی نذر کند «لله علیّ أن تكون بنتی زوجة فلان». این نذر منعقد نمی شود؛ زیرا ما دلیل داریم که تزویج، به سببی مستقل غیر از نذر نیاز دارد. اما در تملیک، دلیلی نداریم که تملک، سبب مستقلاً غیر از سبب نذر لازم دارد. چه اشکالی دارد که نذر، سبب ثبوت چنین حکم وضعی ای قرار بگیرد؟ اینکه سید خوئی فرمودند: «ملکیت، سبب می خواهد و نذر، سبب ملکیت نیست»، از کجا معلوم است که نذر نمی تواند سبب ملکیت شود؟ چه بسا بگوئیم اطلاق دلیل، فرضاً آیه «وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا»^۱، شامل نذر هم می شود، اگر «ایمان» را شامل نذر نیز بدانیم. یا ادله دیگری که بر صحت نذر و لزوم اجرای آن دلالت دارد. این اطلاق صحت نذر، چه مانعی دارد که در مواردی که مانعی نیست، خود نذر سبب تملیک شود؟ یعنی یکی از اسباب تملیک گردد. به طوری که اگر گفت: «لله علیّ أن يكون مالي ملكاً لفلان»، با همین نذر، مال منتقل شود. هیچ مانعی از این امر نیست؛ مقتضی موجود است - که خود نذر و ادله و اطلاعات آن است - و مانعی نیز در کار نیست.

بله، در برخی موارد، ما دلیل داریم؛ حال این دلیل یا اجماع است، یا سیره است، یا دلیل لفظی است، مانند نکاح. مثلاً فرض کنید اگر کسی بگوید وقف، نیازمند سبب خاصی است. وگرنه با نذر نتیجه هم می توان وقف کرد، مثلاً «لله علیّ أن يكون هذا المال وقفاً للمسجد». اگر بگوید «لله علیّ أن أجعله وقفاً»، این حرفی نیست. اما گاهی به نحو نذر نتیجه وقف می کند که رایج است. البته دلیلی بر سبب مستقلاً در باب وقف نداریم و به نحو نذر نتیجه، این وقف نیز صحیح است. در مسأله تزویج و برخی احکام مانند زوجیت، آنجا سبب مستقل غیر از نذر لازم است. چون در آنجا داریم که مثلاً «هَبَةُ الْمَرْأَةِ نَفْسَهَا لَا يَجُوزُ إِلَّا لِرَسُولِ اللَّهِ»^۲؛ یعنی اگر زنی بگوید «من مال تو هستم، من زن تو هستم»، با این سخن، نکاح منعقد نمی شود، مگر برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله که حکم خاص داشتند. یکی از احکام خاصه رسول اکرم صلی الله علیه و آله همین بود که در آیه آمده است: «وَأَمْرًا مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ»^۳. بنابراین، آنجا دلیل خاص داریم که سبب خاص نمی خواهد.

پرسشگر: ...

معظم له: در وقف، ایجاب و قبول لازم نیست؛ اما قبض لازم است. قبض هم شرط لزوم است، نه شرط صحت؛ معنایش این است که وقف، صحیح واقع می شود ولو قبض نشود؛ اما لزوم پیدا نمی کند. یعنی اگر قبل از قبض، واقف بخواهد از وقف برگردد، می تواند. تا زمانی که اقباض [قبض و اقباض] صورت نگرفته و وقف را به موقوف له نداده و قبض اجرا نشده است، می تواند از وقف رجوع کند. خب، در اینجا هم بگوئید که قبض، شرط لزوم است و نه شرط صحت. یعنی اگر کسی گفت: «لله علیّ أن يكون هذا وقفاً»، وقفش صحیح باشد، منتها باید قبض و اقباض صورت بگیرد.

۱. سورة نحل: ۹۱.

۲. «عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَأَمْرًا مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ»، فَقَالَ: لَا تَحِلُّ الْهَبَةُ إِلَّا لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَأَمَّا غَيْرُهُ فَلَا يَصْلُحُ نِكَاحٌ إِلَّا بِمَهْرٍ»؛ [وسائل الشيعة؛ كتاب النكاح، ابواب عقد النكاح وأولياء العقد، ب ۲، ح ۴].

۳. سورة احزاب: ۵۰.

حتی اگر ما بیاییم و فرمایش مرحوم آقای خوئی را قبول کنیم که «این در حکم هبه است»؛ بسیار خوب، پس صحیح است؛ یعنی به چه چیزی نیاز دارد؟ هم به قبض و اقباض نیاز دارد و هم به قبول، چون هبه، عقد است. ایشان قبول کرده که این [نذر] به قبول احتیاج دارد؛ یعنی این نذر در حد ایجاب هست. فقط به قبول نیاز دارد. پس شما قائل به صحت آن هستید؛ اما چون می فرمایید این صحت به اندازه ایجاب است و نه بیشتر، مشکلی در ادامه پیش نمی آید. چون ایشان می فرماید ما می توانیم عنوان «هبه» را بر آن منطبق کنیم. پس اگر نذر کرد که «لله علی أن یکون هذا ملکاً لفلان»، این ایجاب هبه است و به قبول موهوب له نیاز دارد و اقباض هم باید صورت بگیرد. بسیار خوب؛ پس صحیح است چون در حکم هبه است.

منتها عرض ما این است که: چه لزومی دارد که ما حتماً این را تحت عنوان هبه ببریم تا احکام هبه بر آن جاری شود؟ مثلاً بگوییم متوقف بر اقباض و قبول است. چه ایرادی دارد که بگوییم ایقاع است! چرا نگوییم که این هم در حکم ایقاع است؟ مثل اینکه گفته شود «لله علی أن یکون عبدی حرّاً». اگر بگوید «أنت حرٌّ لوجه الله»، این قطعاً ایقاع است. خب چه ایرادی دارد که نظیر این بگوییم «لله علی أن یکون عبدی حرّاً»؟ با این «لله علی»، او حرّ (آزاد) می شود. این به منزله ایقاع حریت است. چیزی نداریم که مانع این امر بشود؛ مقتضی هم موجود است.

به نظر ما این در حکم ایقاع است. به عبارت دیگر، این گونه نذر، یک نذر ایقاعی است و با صرف ایقاع، این نذر منعقد می شود و اثرش بر آن مترتب می گردد. بله، اگر این نذر بخواهد به عنوان هبه تلقی شود، که ما می گوییم لازم نیست این نذر تحت عنوان هبه مندرج شود تا احکام آن بار شود. این نذر فی نفسه سبب انعقاد منذور است و اگر منذور چنین شد، این نذر منعقد می شود. اگر نذر به حکم وضعی تعلق گرفت، یعنی «لله علی أن یکون فلان عبدی حرّاً»، خود حریت که یک حکم وضعی است، اینجا انشاء می شود و مانند ایقاع حریت است.

اما در نکاح نه؛ نکاح ایقاعی نیست؛ نکاح، عقد است و باید حتماً قبولی همراهش باشد و با نذر نتیجه نمی توان نکاح کرد. اگر ما در نکاح هم قائل به صحت چنین نذری شدیم، تازه این نذر در حکم ایجاب می شود که به قبول نیاز دارد. مثلاً «لله علی أن تكون بنتی مثلاً زوجة فلان». تا اینجا معنایش این است که پدر، ایجاب کرده است. اگر ما قائل به ولایت او شدیم و گفتیم متوقف بر اذن دختر نیست [که هیچ]. اگر قائل شدیم به اینکه اذن دختر لازم است، باید اذن دختر هم به آن ملحق شود. اگر اذن دختر به این شکل از نذر لاحق شد، [این نذر صحیح است]. مثلاً «لله علی أن تكون بنتی زوجة فلان»، این در این حد صحیح است که در حد ایجاب عقدی است که متوقف بر اذن دختر و از آن طرف، متوقف بر قبول زوج است. زوج هم باید قبول کند. اگر قبول صورت بگیرد و ایجاب و قبول انجام شود، این هم صحیح می گردد.

پرسشگر: ...

معظم له: ما می گوییم مطلق نذر صحیح است. به واسطه این اطلاق صحت نذر، همان طوری که اگر نذر به فعل تعلق گرفت، صحیح خواهد بود، اگر به نتیجه تعلق گرفت، باز هم صحیح است. منتها هم در جایی که نذر به نتیجه تعلق می گیرد و هم در جایی که به فعل تعلق می گیرد، هر دو در حکم ایقاع است؛ یعنی نذر از مقولات ایقاعی است و از مقولات عقدی نیست؛ مگر اینکه عرض کردیم شما نذر را در حکم هبه قرار بدهید و نذر به فعل تعلق گرفته باشد، مثلاً «لله علی أن أملك مالي لفلان». آیا این نیاز به قبول طرف مقابل دارد؟

ما می‌گوییم این‌گونه نذر، در حکم وصیت عهدی است. در وصیت عهدی چه می‌گویید؟ اگر وصیت کرد: «أَنْ يَكُونَ بَيْتِي لِفُلَانٍ»، اگر وصیت عهدی بود، قبول هم نمی‌خواهد. در وصیت تملیکی بله، قبول می‌خواهد. «أَوْصَيْتُ أَنْ يُمْلِكَ مِثْلًا وَلَدِي بَيْتِي لِفُلَانٍ». اگر او تملیک کرد، به قبول نیاز است؛ یا خود موصی له، باید قبول کند تا این تملیک حاصل شود. اما اگر وصیت عهدی بود، مثلاً «أَوْصَيْتُ أَنْ يَكُونَ دَارِي لِفُلَانٍ» یا «دَارِي وَقْفًا لِفُلَانٍ». در وصایای عهدیه، احتیاج به قبول نیست. خود همین وصیت عهدیه، اثرش انتقال مال به موصی له است؛ حتی اگر قبول هم نکند.

نذر در حکم وصیت عهدی است. همان‌طور که در وصیت عهدی با مجرد وصیت موصی، مال به موصی له منتقل می‌شود و به قبول هم نیاز ندارد، اگر نذر کرد که «أَنْ يَكُونَ مَالِي مِلْكًا لِفُلَانٍ»، با مجرد این نذر، این مال منتقل می‌شود و قبول هم نمی‌خواهد.

نتیجه در بحث ما، یعنی بحث زکات، این است که اگر به نحو نذر نتیجه نذر کرد، درحالی‌که هنوز سال بر مال نگذشته، این مال با همین نذرش به مندوزله منتقل می‌شود. اگر حول فرارسید، در وقتی رسیده است که این مال به واسطه نذر نتیجه، اصلاً ملک این شخص نبوده و زکات واجب نمی‌شود؛ زیرا شرط وجوب زکات، ملکیت است. درحالی‌که در نذر فعل، اگر نذر فعل کرد، با آن ملکیت منتفی نمی‌شود. «لِلَّهِ عَلَيَّ أَنْ أُعْطِيَ هَذَا الْمَالَ لِفُلَانٍ»؛ با این نذر، مال از ملکش خارج نمی‌شود. لذا اگر سال بر مالش رسید اما به نذرش عمل نکرد، باید پس از رسیدن حول، زکات را بدهد. اگر چیزی از مال باقی ماند، باید به نذرش وفا کند. اما اگر نذر نتیجه کرد، با همان نذر، مال خارج می‌شود و متعلق زکات قرار نمی‌گیرد، حتی اگر سال هم گذشته باشد و به نذرش عمل نکرده باشد. بله، اگر باقیمانده به حد نصاب زکات برسد، زکات بر او واجب می‌شود.

جمع‌بندی نهایی بحث

بنابراین، نتیجه این بحث چنین است:

اگر نذر، نذر نتیجه بود، نذر صحیح است و در حکم وصیت عهدیه است و به مجرد نذر، مال در همان اثنای حول به آن مندوزله منتقل می‌شود و به وسیله این نذر، ملکیت منقطع می‌گردد. درحالی‌که در نذر فعل، ملکیت منقطع نمی‌شود. اگر سال بر مالش گذشت، باید پس از حول زکات را بدهد و تا حول نیامده، زکات برایش واجب نیست؛ اما اگر نذر نتیجه کرد، با همان نذر، مال از ملکیتش خارج می‌شود و اگر سال هم بیاید، دیگر متعلق زکات نخواهد بود.

پرسشگر: ...

معظم له: بله، نذر نتیجه می‌تواند معلق باشد. مثلاً «إِنْ وُلِدَ لِي وَلَدٌ ذَكَرٌ كَانَ هَذَا الْمَالَ مِلْكًا لِلْفَقِيرِ». اگر خداوند فرزندی به او نداد، یا اگر فرزندی داد و مؤنث بود، نذر منعقد نشده و در نتیجه ملکیت محقق نشده است و عمل به چنین نذری واجب نیست؛ چون نذر معلق است و گردن‌گیر او نمی‌شود. اما اگر نذر را معلق کرد و آن شرط حاصل شد، به عبارت دیگر اگر نذر، مشروط (معلق) ولی از نوع نذر نتیجه بود و شرط قبل از فرارسیدن حول حاصل شد، مثلاً نذر کرد که: «این مال، ملک فلان باشد اگر بچه‌ای که خدا به من می‌دهد، پسر شود». اتفاقاً بچه‌ای که به دنیا آمد پسر بود. با همین به دنیا آمدن بچه که شرط محقق می‌شود، پیش از فرارسیدن حول، این مال به آن کسی که برایش نذر کرده است، منتقل می‌شود.